

[توضیح نکته ای از بحث نسخ 1](#_Toc105002073)

[مبتنی شدن جواز نسخ قبل از عمل بر دفع بودن نسخ 1](#_Toc105002074)

[عدم صحت ابتنا مذکور 2](#_Toc105002075)

[بیان اول برای جواز نسخ قبل از عمل در عین حال معنای رفع داشتن 2](#_Toc105002076)

[بیان دوم برای جواز نسخ قبل از عمل در عین حال معنای رفع داشتن 2](#_Toc105002077)

[خارج بودن بحث بدا از مباحث اصول 2](#_Toc105002078)

[الفاظ عموم 3](#_Toc105002079)

[مطلق و مقید 3](#_Toc105002080)

[امور مقدماتی 3](#_Toc105002081)

[امر اول: تعریف مطلق 3](#_Toc105002082)

[اشکال به تعریف مطلق 3](#_Toc105002083)

[مرتبط بودن اصطلاحات به معانی لغویه و عرفیه 4](#_Toc105002084)

[امر دوم: تعلق اطلاق و قید به معنا 4](#_Toc105002085)

[امر سوم: اضافی بودن اطلاق و تقیید 5](#_Toc105002086)

[اشکال استاد به مرحوم نائینی 5](#_Toc105002087)

[امر چهارم: فرق بین مطلق و عام 6](#_Toc105002088)

[اختلاف در دال و اتحاد در حقیقت بین عام و مطلق 6](#_Toc105002089)

[اختلاف ماهوی داشتن مطلق و عام از نظر استاد 6](#_Toc105002090)

[بیان اول استاد برای اختلاف ماهوی داشتن مطلق و عام 6](#_Toc105002091)

[بیان دوم استاد برای اختلاف ماهوی داشتن مطلق و عام 6](#_Toc105002092)

# توضیح نکته ای از بحث نسخ

## مبتنی شدن جواز نسخ قبل از عمل بر دفع بودن نسخ

بحث در مورد دوران بین نسخ و تخصیص تمام شد. کلمه ای که تکرارش برای توضیح و تکمیل بد نیست، این است که مرحوم آخوند فرمود اگر نسخ رفع باشد واقعا، قبل از عمل جایز نیست. اگر نسخ دفع باشد کما هو الحق قبل از عمل هم جایز است. ایشان جواز نسخ قبل از عمل را بر حقیقت نسخ مبتنی کرد.

### عدم صحت ابتنا مذکور

این تفریع درست نیست. ما گفتیم اصلا نسخ قبل از عمل معنا ندارد. قبل از زمان عمل نسخ بکند معنایش این است که حکمی که قبلا بوده صوری و حقیقتا حکم نبوده است. غرض از حکم که انشا به داعی جعل داعی است محقق شده و در جایی که انشا هست قبل از وقت عمل نسخ می­شود در حقیقت حکم نیست. داستان امر حضرت ابراهیم امر حقیقی نبوده و اصلا نسخ حکم نیست.

### بیان اول برای جواز نسخ قبل از عمل در عین حال معنای رفع داشتن

مرحوم آخوند می­گوید اگر نسخ دفع باشد قبل از وقت عمل نسخ جایز است. اگر کسی گفت نسخ رفع است و رفع نیاز به بودن دارد، نه وقت عمل، می­تواند بگوید نسخ قبل از عمل جایز است هر چند که به معنای رفع باشد. کسی که واجب معلق را قبول داشته باشد (مثل مرحوم آخوند) هنوز وقت عمل نیامده ولی حکم آمده است. نسخ رفع است و قبل از وقت عمل هم ممکن است زیرا ثبوت و فعلیت حکم قبل از وقت عمل ممکن است. مهم زمان حکم است که رفع معنا داشته باشد، نه وقت عمل.

### بیان دوم برای جواز نسخ قبل از عمل در عین حال معنای رفع داشتن

یا این که اساسا ممکن است کسی بگوید نسخ رفع است و قبل از وقت عمل هم ممکن است زیرا حقیقت خطاب شارع یک قضیه تعلیقیه است. همان فرمایش مرحوم نائینی. اذا وجد مستطیع یجب الحج. فرض موضوع شده است. هنوز وقت عمل نرسیده ولی اشکالی ندارد که آن را نسخ کند.

ما می­گوییم نسخ قبل از وقت عمل معنا ندارد به همان نکته جعل داعی. اما اگر از این نکته غمض عین کنیم، حرف مرحوم آخوند صحیح نیست ما می­گوییم نسخ رفع است و قبل از وقت عمل هم ممکن است یا به معنای رفع حکم فعلی و یا رفع انشا حکم است. بالاخره منوط کردن جواز نسخ به دفع صحیح نیست بلکه به این دو بیان هم ممکن است.

## خارج بودن بحث بدا از مباحث اصول

این که مرحوم آخوند فرمود نسخ در تشریعیات مانند بدا در تکوینیات است، به این مناسبت وارد بحث کلامی بدا شده­اند. این بحث ربطی به اصول ندارد. حالا نسخ به مناسبت بحث دوران بین نسخ و تخصیص مرتبط هست ولی بدا یک بحث کلامی است. شما در تعطیلات این بحث بدا را دنبال کنید و بحث خوبی است و در بعضی از روایات آمده ما عبد الله بشیئ بمثل البدا. اخیرا کتابی به من رسید که این روایت را توضیح داده بود. ما که آن را نفهمیدیم.

# الفاظ عموم

من می­خواستم الفاظ عموم را مطرح کنم ولی دیدم که مرحوم آخوند نسبت به جمع محلی به ال فرموده در بحث مطلق و مبین خواهد آمد. ما نیز آنها در آنجا بحث می­کنیم و وارد بحث مطلق و مقید می­شویم.

# مطلق و مقید

## امور مقدماتی

قبل از ورود در اصل بحث معمولا اصولیون اموری را مطرح کردند.

### امر اول: تعریف مطلق

بعضی مطلق را این گونه تعریف کرده اند: ما دل علی شایع فی جنسه. مطلق چیزی است که بر معنایی دلالت می­کند که آن معنا در هم جنسهایش شیوع دارد. مثلا رقبه مطلق است یعنی دلالت بر یک معنایی دارد که شیوع در هم جنسهایش دارد. این افراد هم جنس آن هستند. هر جایی که جنس می­رود رقبه هم صدق می­کند.

### اشکال به تعریف مطلق

اشکال به جامعیت و مانعیت شده است. شاید بهترین اشکال این است که این تعریف اطلاق افرادی را فقط شامل ­شود و شامل اطلاق احوالی نمی­شود. بعضی گفته اند منظور از جنس، جنس لغوی و منطقی نیست بلکه مراد مسانخ است. حالا مسانخ حقیقی یا حالی. حالا مهم نیست شامل اطلاق احوالی بشود یا نه، این تعاریف به تعبیر مرحوم آخوند شرح الاسمی است. (شرح اسمی به اصطلاح مرحوم آخوند نه منطقی؛ یعنی لفظی را به لفظ اوضح تبدیل کردن. در منطق تعریف شرح الاسمی همان تعریف حقیقی است. یکی قبل از علم به وجود و یکی بعد از علم به وجود)

### مرتبط بودن اصطلاحات به معانی لغویه و عرفیه

حقیقت مطلب این است که اصولیون مثل همه اهل فنون، اصطلاحاتی که ابداع می­کنند، یک لفظ و معنای جدیدی اختراع نمی­کنند. همان لفظ را با همان معنایی که در جامع است و استعمال می­کنند برای این مصداق قرار می­دهند و بعضی اوقات یک خصوصیاتی اضافه می­کنند. اساسا این که انسان می­تواند معنای جدید اختراع کند محل کلام است.

کسی که هواپیما را می­سازد و اسمش را طیاره می­گذارد، نه این که واقعا طیاره را برای این وضع کرده است بلکه معنای لغوی پرواز کننده، حالا آن را اسم این گذاشته است. وقتی که اصطلاح را جعل می­کنند لفظ و معنا جدید نیست بلکه ریشه آن همان معنای لغوی و عرفی است. مثلا وقتی که اسم چیزی را دوچرخه می­گذارد همان معنای لغوی که دو چرخ دارد است. بما له من المعنی اللغوی اسم آن را می­گذارد. طبیعی کار هم همین است زیرا با مردم مراوده دارند و اسمی به کار می­برند که مردم بفهمند.

یکی از این الفاظ، اطلاق و مقید است. اطلاق یعنی رها و مقید یعنی بند دار. در اصطلاح وقتی که می­گویند مطلق به خاطر این است که از قید رها است. بما له معنی العرفی به کار می­برند. اگر به ما بگویند مطلق را تعریف کنید می­گوییم همان معنای لغوی است ولی در اینجا به لحاظ معنا مطلق می­گویند. ممکن است در میان علمای اصول، آن هم در قشر خاصی به تدریج وضع تعینی پیدا کند. مثلا کلمه آخوند به معنای آقا خوانده است و همان معنای لغوی را در این جا به کار می­برند ولی در میان اصولیون متاخر به صاحب کفایه تعین پیدا کرده و در فلسفه مثلا به ملا صدرا تعین پیدا کرده است. حالا وضع تعینی یا انصراف مهم نیست.

مهم این است که اهل فنون لفظی را بر معنایی اطلاق می­کنند، بما له معنی العرفی است و معنای جدیدی اختراع نکرده اند هر چند ممکن است قیودی به آن اضافه کرده باشند. در حقیقت شرعیه هم گفته می­شد صوم همان معنای لغوی را دارد ولی یک قیودی اضافه کرده است.

پس مطلق یعنی همان معنای لغوی و مرسل از قید. به حسب افراد و احوال.

### امر دوم: تعلق اطلاق و قید به معنا

مرحوم آخوند این مطلب را در مواردی دیگری هم فرموده است. اطلاق و تقیید هر چند که به لفظ نسبت داده می­شود ولی این اسناد حقیقتا متعلق به معنا است. لفظ به ما هو لفظ، اطلاق و تقیید ندارد. گاهی اوقات چیزی که لفظ مرآت برای آن است مطلق است و گاهی اوقات با قید است. اگر گفتند رقبه مطلق است یعنی رقبه مرآت برای طبیعت رقبه بلا قید است. پس معنا بلا قید است. کسی که در مقام ابهام است هم لفظ را مطلق می­آورد و کسی که در مقام بیان است لفظ را مطلق می­آورد. در حالی که نسبت به ابهام نمی­گوییم لفظ مطلق است. پس کشف می­شود که اطلاق و تقیید به معنی تعلق دارد.

### امر سوم: اضافی بودن اطلاق و تقیید

اطلاق و تقیید امر اضافی هستند. ممکن است یک کلامی مطلق باشد از جهتی و از جهت دیگر مقید باشد. مثل عامین من وجه. این که چیزی از جمیع جهات مطلق باشد، نادر است. مثل ان الله علی کل شیئ قدیر بنا بر این که کل به نحو اطلاق افاده عموم دهد. خطابات ما و عموم مردم اگر اطلاق دارند، اطلاقشان نسبی است. اعتق رقبه از جهت ایمان اطلاق دارد و از جهت دیگر ممکن است تقیید داشته باشد.

خروج هیئات و جملات از محل بحث از منظر مرحوم نائینی

این که ما در اطلاق بحث می­کنیم آیا در خصوص مفردات بحث می­کنیم یا این که در اطلاق جمله ها هم بحث می­کنیم. مرحوم نائینی فرموده بحث مطلق برای مفردات است و جمله ها و هیئات خارج از محل بحث هستند. گاهی اوقات جمله اطلاق دارد مثلا مقتضای اطلاق شرط انحصار است. جمله ها ضابطه معینی ندارند زیرا اطلاق شرط را به نحوی و اطلاق صیغه امر به نحو دیگری جاری می­شوند. در حالی که علم اصول از عنصر مشترک بحث می­کنند. اما مفردات ضابطه دارد یعنی مولا در مقام بیان باشد و قرینه بر خلاف نیاورد ..... جامع را اراده کرده است. اما انحصار در جمله شرطیه که جامع نیست. پس به نظر مرحوم نائینی از مفردات بحث می­کنیم مثلا متعلق یا موضوع اطلاق دارد.

##### اشکال استاد به مرحوم نائینی

این که مقتضای اطلاق در مفردات جامع است و در مرکبات مختلف است، صحیح است. نتیجه این می­شود که در جملات موارد مختلف است ولی یک مورد مشترکی وجود دارد که در جمله و مفرد موجود است و آن در مقام بیان بودن مولا و قرینه بر خلاف نبودن و ما یصلح للقرینیه هم نباشد که در جملات و مفردات جاری است.

در بحث مطلق ما یک ضبواط عامه داریم که مقدمات حکمت است. این که انعقاد اطلاق نیاز به مقدمات حکمت دارد یک ضابطه عامی است حالا چه در مفردات و چه جملات. خود مرحوم نائینی فرموده مقتضای اطلاق توصلیت نیست زیرا از انقسامات ثانویه است و جامع در این جا تصویر نمی­شود. همین جامعی که در این جا گفته می­شود در آنجا گفته تصویر نمی­شود. این که باید یک جامعی داتشه باشد و مقدماتی باشد فرقی بین اطلاق جمله ها و مفردها نیست.

هر چند که در بحث مطلق و مقید اصولیون به مفردات پرداخته اند مثل اسم جنس و از جمله ترکیبیه مثل صیغه امر و جمله شرطیه بحث نکرده اند ولی شاید نکته آن این بوده که این موارد را در جای خودش بحث کرده اند. مثلا هیئت امر را در بحث اوامر و هیئت جمله شرطیه را در مفاهیم بررسی کرده اند. در عین حال ارسال در همه جا وجود دارد. در همه جا نیاز به مقدمات حکمت داریم. ما وقتی که می­گوییم جمله شرطیه مطلق است این مطلب به همان ملاکی است که می­گوییم رقبه مطلق است. شاید مرحوم نائینی دیده همین مفردات را بحث کرده اند و دیده که مطلق را ما دل علی شائع فی جنسه تعریف کرده اند بعد فرموده که محل بحث مفردات است.

### امر چهارم: فرق بین مطلق و عام

#### اختلاف در دال و اتحاد در حقیقت بین عام و مطلق

بعضی از جمله مرحوم خویی فرموده اند: اطلاق به وسیله مقدمات حکمت است و دال دیگری وجود دارد ولی عموم عام بالوضع است. هر کجا عام با اطلاق تعارض می­کنند همین مطلب را می­گویند و وضع را بر اطلاق مقدم می­کنند و الا حقیقت هر دو شمول است. پس فرق آنها را به دال قرار داده است. اختلاف مطلق با عام در دال آنها است نه در حقیقت آنها.

##### اختلاف ماهوی داشتن مطلق و عام از نظر استاد

به نظر ما هر چند که در دال اختلاف دارند ولی بین مطلق و عام یک فرق ماهوی وجود دارد که همان مهم است. این که ایشان فرموده در مطلق دال مقدمات حکمت است

##### بیان اول استاد برای اختلاف ماهوی داشتن مطلق و عام

یک اشکال این است که متاخرین این مطلب را می­گویند ولی قدما شیوع را جزء موضوع له می­دانستند و مقید مجاز است. پس این فرق هر چند درست است ولی بر همه مبانی درست نیست.

##### بیان دوم استاد برای اختلاف ماهوی داشتن مطلق و عام

اما فرق اساسی بین عام و مطلق در این است: در مطلق حکم بر همان الشایع و الجامع آمده است. در اعتق رقبه وجوب عتق بر جنس و رقبه شایعه آمده است بر خلاف عام که احساس ما این است که حکم را بر طبیعت مترتب نمی­کند بلکه طبیعت را منطبق بر افراد می­کند.

در اکرم الرجل حکم بر طبیعت رجل آمده و خود مرحوم خویی فرموده که مطلق رفض قیود است ولی در اکرم کل عالم افراد را دیده­ایم. اکرم کل عالم به منزله این است که این را اکرام کن، آن را اکرام کن.... لذا هیچ کسی شک ندارد که عموم قران جزء قران است بر خلاف اطلاق قران که آیا قران صدق می­کند یا نه که با اشکال مواجه شده اند. هر عالمی را اکرام کن با عالم را اکرام کن فرق دارد. در اطلاق جامع و در عموم فرد را می­فهمیم. این فرق بنا بر جمیع مبانی صحیح است.

ادامه بحث در جلسه آینده.